

عضد یزدی و دیوان نویافته او

حسین بهزادی اندوهجری *

علیرضا قوجهزاده **

چکیده

عضد یزدی شاعر و دولتمرد سده هفتم هجری است. از اوایل جوانی به کارهای دیوانی پرداخت و به مقامات عالی‌حکومتی دست یافت. علاوه بر شاعری، در علوم رایج روزگار خود نیز مهارت داشت. حافظ، در برخی از غزلیات خود، از شعر او تأثیر پذیرفته است. نسخه‌ای ناقص از دیوان او که در کتابخانه نورعثمانیه استانبول نگهداری می‌شود، شامل قصاید، غزلیات، ترجیع‌بند و قطعات است. از آثار منثور او تنها تقریظ وی بر مجموعه رسائل رشیدالدین فضل‌الله همدانی در دست است. از میان اخلاف او، پسرش جلال، شاعری نامور بوده و نوه‌اش ابن‌جلال نیز شعر می‌سروده است.

کلیدواژه‌ها: عضد یزدی، جلال عضد، ابن‌جلال.

* نویسنده مسئول. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

نام، نسب، لقب و تخلص

در منابع ادبی و تاریخی، به نام و نسب عضد یزدی، اشاره‌ای نشده است؛ تنها در برخی از نسب‌نامه‌ها - که به سیادت اعقاب خاندان حسینی عریضی پرداخته‌اند - به نام او تصریح شده است. چنان‌که ابن‌عنبه به مناسبت ذکر نام جلال چنین آورده است:

الامیر عضدالدین محمد بن ابی‌یعلی بن ابی‌القاسم المجتبی بن المرتضی النقیب بن سلیمان بن المجتبی بن ابی‌محمد المرتضی بن سلیمان بن حمزة بن عبدالمطلب (ابن‌عنبه، الفصول، ص ۱۴۷؛ همو، عمدة، ص ۲۹۹؛ شاه‌حسینی ۱۳۸۵: ۱۲۳).

نسب‌شناسان دیگر نیز متذکر نام او شده‌اند؛ از جمله ابوجمیل (تشجیر، ص ۱۰۲)، کیا گیلانی (سراج، ص ۸۵)، ضامن بن شدقم (حسینی، تحفه، ج ۳، ص ۹۹؛ جبوری ۱۳۷۸: ۲۳۳). خود عضد یزدی در تقریظی که بر مجموعه رسائل رشیدالدین فضل‌الله همدانی نوشته، نام و نسب خویش را چنین بیان کرده است: «عضدالدین [محمد بن ابی‌یعلی بن المجتبی الحسینی] (رشیدالدین، لطایف، گ ۳۷؛ همو، رشیدی، گ ۸۵). به اعتبار نسخه نویافته از دیوان عضد یزدی در کتابخانه نورعثمانیه، لقب او کمال‌الدین بوده (عضد، دیوان، گ ۲۵۲)، ولی تقی‌الدین کاشی (خلاصة‌الاشعار، گ ۶۱۴) و مولوی محمدمظفر صبا (روز روشن، ص ۵۵۱)، عضد را با لقب شمس‌الدین یاد کرده‌اند.

ابن بزّاز (صفوة، ص ۳۸۸) و شبانکاره‌ای (مجمع، ص ۲۱۴) نیز از فردی به نام «مولانا شمس‌الدین یزدی» یاد کرده‌اند؛ اما اینکه این شخصیت همان عضد یزدی است یا نه، نیازمند فحص بیشتر است.

عضد یزدی در اکثر منابع به همان عنوان و لقب «سید عضد»^۱ یا «سید

۱. جاجرمی، مونس، ج ۱، ص ۹۸۶، ۱۰۵۱؛ شبانکاره‌ای، مجمع، ص ۲۸۹؛ فخرالدین صفی، لطائف، ص ۲۶۱؛ دولت‌شاه، تذکرة، ص ۲۳۱؛ خوشگو، سفینه، ص ۱۶۷؛ مستوفی، جامع، ج ۲، ص ۱۵۲؛ تقی‌الدین، خلاصة‌الاشعار، گ ۶۱۴؛ لودی، مرآت‌الخیال، ص ۱۱۰۲؛ بیگدلی، آتشکده، ص ۱۰۳؛ هفت قلمی، خوشنویسان، ص ۴۰.

عضدالدین و عضدالدین^۲ مشهور و تخلص او نیز همین «عضد» است.

زادگاه

تنها تقی کاشی، سید عضد را از «سادات جلیل القدر دارالعبادة یزد» (تقی‌الدین، خلاصة الاشعار، گ ۶۱۴) دانسته و دیگران به زادگاه وی اشاره‌ای نکرده‌اند. احتمالاً او در یزد به دنیا آمده، چرا که در نسخ خطی موجود از اشعار وی و منابع تاریخی، عنوان او را با نسبت «یزدی» آورده‌اند (عضد، دیوان، گ ۲۵۲؛ ملطوی، انیس الخلوۃ، ص ۳۴۳ پ؛ شبانکاره‌ای، مجمع، ص ۲۸۸؛ معلم، مواهب، ص ۵۱؛ کتبی ۱۳۱۴: ۳۵؛ سمرقندی، مطلع، ج ۱، ص ۱۸۹؛ جاجرمی، مونس، ج ۱، ص ۱۰۵۱-۱۰۵۲؛ حافظ ابرو، جغرافیا، ج ۲، ص ۲۰۱؛ همو، زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۹۸؛ کازرونی، سلم، ص ۲۷۳؛ بهاری، خیرالبیان، ص ۱۳۹؛ صبا، روز روشن، ص ۵۵۱؛ ایمان، منتخب، ص ۲۰۵؛ لودی، مرات، ص ۴۱؛ مستوفی، جامع، ج ۲، ص ۱۵۲).

خود عضد در اشعارش، صراحتاً خاندانش را ساکن در یزد، معرفی می‌کند:

گر چه در یزدند خویش و مردم او این مباد

کاندرین صورت رهی وقتی سوی ایشان رود

(عضد، دیوان، گ ۲۵۸)

و در ابیاتی نیز دل‌بستگی خود را به آن شهر ابراز می‌دارد:

دل رباید هر نسیمی کز سوی دلبر وزد جان فزاید بو که باد از نزد جانان آورد

گنج از پیراهن یوسف به کنعان برد باد سوی من باد صبا از شهر یزدان آورد

(همان، گ ۲۶۵)

و نیز:

۲. معلم، مواهب الهی، ص ۵۱؛ شبانکاره‌ای، مجمع، ص ۲۸۹؛ کتبی ۱۳۱۴: ۳۵؛ خوافی، مجمل، ج ۲، ص ۹۰۶-۹۰۷؛ حافظ ابرو، جغرافیا، ج ۲، ص ۲۰۱؛ همو، زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۹۸؛ یوسف اهل، فراند، ج ۲، ص ۱۵۳؛ سمرقندی، مطلع، ج ۱، ص ۱۸۹؛ بنارسی، صحف، گ ۱۱۷؛ کازرونی، سلم، ص ۲۷۳؛ عظیم‌آبادی، نشتر، ج ۱، ص ۳۵۳؛ سلیم بهویالی، صبح گلشن، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بهاری، خیرالبیان، ص ۱۳۹.

صاحباً این بنده را گر در سفر خود جان رود

ظن مبر کاو همچنین با یزد و اصفهان رود
(همان، گ ۲۵۸)

تاریخ تولد

در هیچ یک از منابع، به تاریخ تولد عضد اشاره نشده است. او در سال ۷۰۶ق تقریظی بر مجموعه رسائل رشیدالدین فضل الله نوشته (قوجه زاده ۱۳۸۹: سی و پنج)، و اگر او را در این تاریخ، بین ۴۰ تا ۴۵ ساله فرض کنیم، در حدود سالهای ۶۶۶-۶۷۱ق به دنیا آمده است.

بدایت حال

از آغاز حال و نحوه رشد و نمای عضد اطلاعی در دست نیست، اما از اشراف بر چندی از علوم رایج زمان، همچون حکمت، سیاق، هیأت، خط و زبان ایغوری و مغولی، علوم دینی و قضاوت (عضد، دیوان، گ ۲۵۱، ۲۵۶-۲۵۸)، برمی آید که او عمری را به تحصیل گذرانیده، و از همان دوران جوانی، زمینه های ترقی خود را در مدارج ادبی، علمی، دینی و مقامات دیوانی فراهم کرده بود.

مناصب و مقامات

عضد، شاعری دولتمرد بوده و از او در منابع تاریخی، به عنوان یک شخصیت حکومتی و دولتی نام برده شده است. چنان که شاه خوافی در نامه ای به سید عضد او را با عنوان «سلطان الوزرا عضدالملوک والسلطین عضدالملّه والدین...» مورد خطاب قرار داده است (یوسف اهل، فرّاند، ج ۱، ص ۱۵۳). خود عضد در بیته می گوید:

حکم عشقت را نهادم سر به هر جوری که کرد

گر چه من هم مدتی بر خلق فرمان رانده‌ام

(عضد، دیوان، گ ۲۶۴)

تقی‌الدین کاشی، ظهور او را در روزگار سلطان الجایتو محمد خدابنده (حک: ۷۰۳-۷۱۶ق) دانسته که «به صرافی اشتغال داشته» است (تقی‌الدین، خلاصه‌الاشعار، گ ۶۱۴)، در حالی که عضد (سراینده ناشناخته سده هشتم هجری) به این کار اشتغال می‌ورزیده، و تقی کاشی، شرح حال او را با عضد یزدی درآمیخته، و مرتکب این اشتباه شده است.^۳

عضد به عنوان سفیر ایران به هند رفته است. بنا به اشاره شبانکاره‌ای، سید عضد «یکی از بندگان حضرت از پای‌کاران دیوان، مردی در حساب، از علویان» در سال ۷۲۸ق از جانب ابوسعید بهادرخان (درگذشته ۷۳۶ق) به عنوان سفیر از «از راه خشک به مدت شش ماه به شهر دهلی که دارالملک محمدشاه تغلق (درگذشته ۷۵۲ق) بود، رفت» (شبانکاره‌ای، مجمع، ص ۲۸۸-۲۸۹؛ خوافی، مجمل، ج ۲، ص ۹۰۶-۹۰۷؛ هندوشاه، تاریخ، ج ۱، ص ۴۴۶؛ ایمانی ۱۳۷۵: ۶۴۰).

همچنین بیشتر مورخان و تاریخ‌نگاران تصریح کرده‌اند که عضد از جانب سلطان ابوسعید بهادر به مقام شحنگی فارس نیز انتصاب یافت، اما بعد از مدتی «چون در امور پادشاهی، فترتی می‌دید و از ظاهر حال، هرج و مرج مشاهده می‌کرد، خواست تا کار و بار مشوش را به نظام‌آباد یزد منتظم گرداند و تا قراری در جهان آید، در آن گوشه قرار گیرد» (معلم، موهب، ص ۵۱-۵۳؛ کتبی ۱۳۱۴: ۳۵؛ سمرقندی، مطلع، ج ۱، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ حافظ ابرو، زبده، ج ۱، ص ۹۸-۹۹؛ مستوفی، جامع، ج ۲، ص ۱۵۲؛ ایمانی ۱۳۷۵: ۶۴۰)، اما چون منشوری از طرف سلطان ابوسعید نداشت، سپاهیان امیر مبارزالدین محمد مظفر، مانع از ورودش به این شهر شدند و چون تاب مقاومت در

۳. ذبیح‌الله صفا و محمدجعفر محجوب نیز همین اشتباه را کرده‌اند (نک: قوجه‌زاده ۱۳۸۹: پنجاه و شش).

برابر آنها را نداشت، ناگزیر به اردوی سلطان ابوسعید گریخت (کتبی ۱۳۱۴: ۳۵). در منابع مؤخر، اقدامات عضد یزدی، پس از مشاهده اوضاع نابسامان دستگاه حکومت ابوسعید، به روایتی دیگر نقل شده است. چنان‌که جعفری نوشته است:

در سال سبع [ثلاثین] و سعمائة سلطان، یزد را به سید عضد داد که مال جمع کند و به اردو فرستد. چون سید عضد قریب شهر یزد شد، خبر وفات سلطان ابوسعید برسید، محمدبن مظفر از میبد به یزد آمد و یزد را به تصرف گرفت و مردمان خود [را] به در دروازه نشانید. چون سید عضد برسید، محمدبن مظفر لشکر مقابل او برد، سید عضد منهزم به طرف شیراز رفت و محمدبن مظفر خزینه را در تصرف خود گرفت و لشکریان را مرسوم داد (جعفری، تاریخ، ص ۵۰؛ کاتب، تاریخ، ص ۷۸-۷۷).

ظاهراً سید عضد در سال ۷۱۷ق بر اثر ملالت از این شغل (شحنگی) فارس را رها کرد و به وطن خود یزد روی آورد (صفا ۱۳۸۶: ۹۲۲).

اما تاریخ‌نویسان، واقعه دیگری نیز در حیات عضد یزدی رقم زده‌اند و آن انتصاب عضد به مقام وزارت سلطان امیر محمد مبارزالدین (۷۱۸-۷۵۹ق) است. دولت‌شاه سمرقندی در ذیل شرح حال جلال (پسر عضد) نوشته است که پدر او (عضد) در روزگار محمد مظفر وزیر بوده است (دولت‌شاه، تذکره، ص ۲۲۱؛ حسینی، ریاض، ص ۴۷۰؛ خوشگو، سفینه، ص ۱۶۷؛ هفت‌قلمی، خوشنویسان، ص ۴۰). مستوفی نیز پس از شرح مصاف عضد با امیر مبارزالدین در صحرای یزد، آورده است:

بعد از آنکه سلطنت عراق و فارس به وجود امیر مظفر آرایش یافت و دارالعباده یزد محل جلوی آن جناب گردید، امر وزارت به سید عضد قرار گرفت (مستوفی، جامع، ج ۳، ص ۱۵۴).

امین احمد رازی نیز در دامنه شرح حال جلال (پسر عضد) اشاره کرده به اینکه او از وزیرزادگان آل مظفر بوده است (رازی، هفت اقلیم، ج ۱، ص ۱۴۴).

در عنوان تقریظی که سید عضد بر مجموعه رسائل رشیدی نوشته، برمی‌آید که وی سمت قاضی القضاة نیز داشته است (رشیدالدین، لطیف، گ ۳۷؛ همو، مجموعه، گ

۵۸). خود عضد نیز اشاره‌ای به شغل قضاوت خود کرده است:

حاش لله نیستم پابسته شغل قضا کاین چنین دون همت و کوته نظر هم نیستم
(عضد، دیوان، گ ۲۵۸)

ابن بطوطه، هنگام دیدار از شیراز، از فردی به نام «عضدالدین حسینی» نام برده، که تقیب سادات شیراز بوده، و احتمالاً این شخص همین عضد یزدی است (ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۲۶۱، معلم، موهب، ص ۵۱؛ فخرالدین صفی، لطایف، ص ۲۶۱).

شبانکاره‌ای (مجمع، ص ۲۱۴) عضد را «از پای‌کاران دیوان»^۴ و «مردی در حساب» معرفی کرده و از این عناوین برمی‌آید که وی زمانی تحصیل‌دار دستگاه ابوسعید بهادرخان بوده است. ظاهراً در دوره رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۵-۷۱۸ق) نیز دست‌اندرکار امور مالی بوده، و به دلیل «بی‌تدبیری» خرجهای بی‌محابا کرده، و از پیش فضل‌الله رانده شده، چنان‌که در ضمن قصیده‌ای در مدح او آورده است:

[...] ببخشا بر من بی‌دل که هستم غریب و عاجز و حیران و تنها
زمانه تاکنون کارم بنگشاد سوی تحت الثری برد از ثریا
چنان بالا و زیر آتش برافروخت که کارم شد به یکره زیر بالا [...]]
ز بی‌تدبیری ار کردم ازین پیش به هرزه خرجهای بی‌محابا
پشیمانم ازین و توبه کردم ز راه لطف آن را عفو فرما
اگر زین و ز آنها برنگردم مکن بر خون من یک لحظه ابقا
(عضد، دیوان، گ ۲۵۱)

مذهب

به گفته همه نسب‌شناسان، عضد از سادات حسینی عریضی و شیعیان علوی بوده است (نک: پیشتر). عضد در ابیاتی صراحتاً خود را از خاندان آل یاسین و آل طه و

۴. پای‌کار کسی را گویند که چون تحصیل‌داری به جایی بیاید او زر از مردم تحصیل کند و به تحصیل‌دار دهد (برهان، ج ۱، ص ۳۵۵، ذیل پاکار؛ انوری ۱۳۵۵: ۸۲).

فرزند حیدر کرار معرفی کرده است.

طهارت نسبم خود ز شرح مستغنی‌ست
از آنکه قره عین پیمبرم بدُرس
درین طریقه مرا نیست حاجت گفتار
از آنکه هستم فرزند حیدر کرار
(عضد، دیوان، گ ۲۵۶)

داند جهان که قره عین پیمبرم
شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
(همان، گ ۲۵۴)

دانش و اطلاعات علمی

سید عضد یزدی در زمان خود نه تنها در شغل و قضاوت و کارهای دولتی سرآمد بوده، بلکه در احکام شریعت، انواع علوم و حتی فنون رزمی مهارت داشته است، چنان‌که خود می‌گوید:

به قدر خویش ز هر دانشم نصیبی هست درست گویم، هستم در آن تمام عیار
(همان، گ ۲۵۱)

او به علم حکمت و منطق، سیاحت، هیأت، معارف دینی و ریاضی مسلط بود و در انواع کتابت و دیگر هنرها نیز مهارت داشته است (همانجا).

استادان عضد

تنها اثری که درباره استادان سید عضد اطلاعاتی داده، کتاب تذکره خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشی است. او ضمن نقل داستان ساختگی عشق و دل‌باختگی سید عضد و دگرگونی احوال و برگشتن از این عشق ظاهری، می‌گوید که سرانجام وی «مرید شیخ عارف عبدالرحمن اسفراینی (۶۳۹-۷۱۷ق) شد. مدتی به رسوم صوفیه اشتغال نمود و بعد از آن با شیخ نجم‌الدین موفق اسفراینی به صحبت شیخ علاءالدوله سمنانی (درگذشته ۷۳۶ق) رسید و از خلفای آن جناب گشت (تقی‌الدین، خلاصه الاشعار، گ ۶۱۶).

سفرها

۱. سفر هندوستان. آن چنان که مورخان نوشته‌اند، سید عضد یزدی در سال ۷۲۸ق از جانب سلطان ابوسعید بهادر (درگذشته ۷۳۶ق)، به عنوان سفیر به دربار محمدشاه تغلق (درگذشته ۷۵۲ق) رفت، سه ماه در آنجا ماند و مورد توجه و استقبال این سلطان و اطرافیانش قرار گرفت (نک: شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، ص ۲۸۹؛ خوافی، مجمل، ج ۲، ص ۹۰۶-۹۰۷؛ هندوشاه، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۴۴۶).

۲. مشهد الرضا. عضد در اثر خوابی که دیده، به زیارت مشهد امام رضا (ع) رفته، و خود در غزلی به این سفر تصریح کرده است:

خسرو! از دور گردون چون به افغان آمدم

سوی مشهد با دلی زار پریشان آمدم

خاک مشهد را از آب چشم چون گل ساختم

پیش جدّ خویش در زاری و افغان آمدم

چند شب بیدار بودم، ناگهان وقت سحر

خوابی اندر دیده بیدار گریان آمدم

مسند شاه شریعت دیدم اندر خواب و من

رفتم از خود ساعتی و باز لرزان آمدم

قصه ظلمی که بر من رفت و بودم بی‌گناه

عرضه کردم گفتم اینجا بهر درمان آمدم

گفت دل خوش دار، غافل نیستم از حال تو

من بدین مشهد به یاری علی زان آمدم

چون شدم بیدار، بعد از رسم تسبیح و نماز

ساعتی بگریستم، پس نزد قرآن آمدم

استخارت کردم و کردند ایشان سوی تو

رو به راه آوردم و در ره شتابان آمدم

دستگیری و مرا بر خود گران مشمر از آنک

من بدین حضرت به دستوری ایشان آمدم

تربیت فرما که خوش نبود که گویم هر زمان

بعد از این کاینجا به دستوری و فرمان آمدم

(همان، گ ۲۵۷)

۳. سفرهای بی نام و نشان. ظاهراً عضد، پس از عزل از مقام و مرتبه خویش که در دوران جوانی وی اتفاق افتاده، چندین سال دور از دیار خود به سر برده و دائم در سفر بوده است:

این همه سرگشتگی و محنت و حیرت که هست

نیست از چیزی دگر آلا ز تأثیر سفر

زین سفر جانم برآمد زان که از بس درد دل

نان من غم خورده است و آب من خون جگر

(عضد، دیوان، گ ۲۵۳)

در قصیده‌ای که خطاب به سعدالدین ساوجی سروده، از غربت شش ساله خود ناله کرده است:

خداوندا کنون شش سال تا من همی گشتم به غربت اضطراری

(همان، گ ۲۵۳)

در قصیده‌ای دیگر، از غربت هفت ساله خود، شکوه نموده:

نزدیک هفت سال که در غربتم کنون وز دست هر لثیمی صد غصه می خورم

واکنون سه سال تا که در اینجاست مسکنم وز جور روزگار به چنگ بلا روم

(همان، گ ۲۵۴)

ممدوحان

۱. سلطان اولجایتو معروف به سلطان محمد خدابنده (حک: ۷۰۳-۷۱۶ق). عضد در غزلی

از وی به عنوان «شاه الجتای» نام برده و او را مدح کرده است:

شاه الجتای، سلطان ما گر بشنود این ماجرا اندر گناه آرد ترا بستاند از تو داد من
(همان، گ ۲۶۱)

۲. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ق). عضد در دو قصیده خواجه
رشیدالدین را مدح گفته است:

خداوند جهان، مخدوم اعظم عماد حق، رشید دین و دنیا
(همان، گ ۲۵۱)

صاحب اعظم، رشید دولت و دین آنکه هست رایش از اسرار معنی حقیقت باخبر
(همان، گ ۲۵۲)

۳. صاحب دیوان سعدالدین محمدبن علی مستوفی ساوجی (مقتول ۷۱۱ق). چهار
قصیده و یک قطعه از اشعار عضد به مدح این صاحب دیوان و وزیر اختصاص یافته
است:

جهان جاه سعد دین و دولت خدیو دودمان بختیاری
(همان، گ ۲۵۳)

جهان جود و کرم خواجه سعد دولت و دین که با عدالت او ظلم همچو عنقا نیست
(همان، گ ۲۵۴)

بحر سخا و کان کرم خواجه سعد دین آن کس که هست سایه او بر سر افرم
(همان، گ ۲۵۴)

ملاذ الخلق سعدالدین حقاً ولیس له علی الاطلاق ثانی
(همان، گ ۲۵۵)

صاحب ملک خواجه سعدالدین که به مویبت صد جهان ارزد
(همان، گ ۲۵۵)

۴. دمشق خواجه نویان (مقتول ۷۲۷ق). عضد در قصیده‌ای این دولتمرد را ستوده
است:

پناه مملکت خان؟ دمشق خواجه نویان که باد با [...] ز عمر پرخوردار
(همان، گ ۲۵۶)

۵. در غزلی نیز از زنی با عنوان «بلقیس عهد» نام برده و به مدح او پرداخته است:
 ای هدهد صبا به سبا می فرستمت بنگر که از کجا به کجا می فرستمت [...]]
 بلقیس عهد را بگو آن جان نازنین هر صبحدم سلام و دعا می فرستمت
 (همان، گ ۲۵۹)

تنها کسی که متذکر تاریخ وفات عضد شده، تقی الدین کاشی است. بنابر گزارش او، عضد در روزگار سلطان ابوسعیدخان و در سال ۷۴۰ ق درگذشته (تقی الدین، خلاصه الاشعار، گ ۶۱۳). جاجرمی نیز که مونس الاحرار را در سال ۷۴۱ ق فراهم نموده، از او با تعبیر «طاب ثراه» یاد کرده (جاجرمی، مونس، ج ۱، ص ۱۰۵۱)، و این مورد نیز خود تأییدی بر صحت گزارش تقی الدین کاشی است. ممدوحان وی نیز همه درگذشته پیش از سال ۷۴۰ ق هستند.

آرامگاه

عضد که در اوان جوانی، بنا به دلایلی، از موطن خود رانده شده و چندین سال در دیار غربت به سر برده بوده، گویا در اواخر عمر در یزد زیسته و پس از انجام کارهای عمرانی، که مستوفی بدانها اشاره کرده، در زادگاه خود، از دنیا رفته، و در محله «نرسوآباد» به خاک سپرده شده است (مستوفی، جامع، ج ۳، ص ۱۵۳).

آثار

۱. اشعار. پیش از پیدا شدن نسخه ناقصی از دیوان عضد در کتابخانه نورعثمانیه، تنها چند غزل از وی در مونس الاحرار جاجرمی (ج ۱، ص ۹۸۶، ۱۰۵۱)، انیس الخلوۃ و جلیس السلوة ملطوی (گ ۳۴۳)، مجموعه لطایف و سفینه ظرایف سیف جام هروی (گ ۳۳۲)، خلاصه الاشعار تقی الدین کاشی (گ ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۹)، تذکره خیرالبیان بهاری سیستانی (گ ۱۳۹) و تذکره روز روشن صبا (ص ۵۵۱) شناسایی

شده بود، اما با پیدا شدن دیوان سید عضد، به شمار بیشتری از اشعار وی دست می‌یابیم، و از لابه‌لای این اشعار نیز، به اطلاعات نویافته‌ای از او پی می‌بریم. دیوان نویافته عضد یزدی در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۹۱۵۴ کتابخانه نورعثمانیه، بین سالهای ۸۰۲ تا ۸۰۳ ق کتابت شده، و متأسفانه از پایان اشعار او افتاده است.

این دیوان شامل نه قصیده، ۹۴ غزل، پنج قطعه و یک ترجیع‌بند است.^۵ ۲. تقریظ بر مجموعه رسائل رشیدی. عضد در اشعارش به مهارت خود در نثرنویسی اشاره کرده، و در قصیده‌ای به داشتن نثر دلفریب و استادی در انواع کتابت تفاخر کرده و چنین گفته است:

ز ضرب و قسمت و علم سیاق
ز نثر دلفریب و نظم غراً
در انواع کتابت هستم استاد
درین معنی ندارم مثل و هم‌تا
(عضد، دیوان، گ ۲۵۱)

اما تنها نمونه نثر به یاد مانده از عضد تقریظی است که وی به دو زبان عربی و فارسی بر مجموعه رسائل رشیدی نوشته و در آنجا از ملازمت خود در خدمت رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ ق) خبر داده است (رشیدالدین، لطایف، گ ۳۷؛ همو، مجموعه، گ ۸۵؛ قوجه‌زاده ۱۳۸۹: ۱۳۸۹: ۱۳۸۹). تا آنجا که نگارندگان دیده‌اند، اثر منثور دیگری از او در دست نیست.

لازم به ذکر است که منظومه‌ای به نام *سندبادنامه* را نیز به عضد یزدی نسبت داده‌اند؛^۶ اما این انتساب درست نیست. این منظومه سروده عضد دیگری است که تا سال ۷۹۵ ق زنده و از مداحان آل جلایر، آل اینجو و آل مظفر بوده است (قوجه‌زاده ۱۳۸۹: سی‌وسه - هفتاد و چهار).

۵. نسخه این دیوان را آقای بهروز ایمانی پیدا کردند. ایشان با سماحت تمام، تصویر آن را در اختیار نگارندگان گذاشتند. برای معرفی مجموعه نورعثمانیه، نک ایمانی، بهروز، مقدمه *دیوان حافظ* (چاپ عکسی)، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۳ ش.

۶. *سندبادنامه منظوم*، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، توس، ۱۳۸۱ ش.

خاندان

از خاندان عضد سه شخصیت شناخته شده است:

۱. جلال عضد.^۷ سید جلال‌الدین حسین، معروف به «جلال عضد»^۸ (ابن عنبه، *الفصول*، ص ۱۴۷) متخلص به «جلال» فرزند عضد یزدی، بیش از پدر خود در میان اهل ادب شناخته شده است.

در ایام جوانی از یزد به شیراز رفت و نزد سلطان ابواسحق (درگذشته ۷۵۸ق) تقرب یافت و بر همگان صفت تفوق پیدا کرد (تقی‌الدین، *خلاصه‌الاشعار*، گ ۶۲۲). آذر بیگدلی در *آتشکده‌آذر* (ص ۲۷۴) و محمد میرک حسینی در *ریاض الفردوس خانی* (ص ۴۷۰) نوشته‌اند که جلال به مقام وزارت آل مظفر و شاه شجاع (۷۳۳-۷۸۶ق) رسید، اما تقی‌الدین کاشی تصریح کرده که «این سخن از منهج صدق و صواب دور است و از غلطهایی است در این کتاب [تذکره‌الشعرا]، زیرا که فوت مشارالیه [جلال عضد] در زمان دولت سلطان ابواسحق واقع شده و ظهور آل مظفر بعد از شهادت سلطان مشارالیه بوده است» (تقی‌الدین، *خلاصه‌الاشعار*، گ ۶۲۴). بنا به گفته تقی‌الدین کاشی (همانجا)، جلال عضد «از راه مجالست سلطان، بر خویشان، سیرت تفاخر گرفت، لاجرم محسود اهل روزگار گردید و چشم حاسدان، بنای عمرش را خراب کردند و در عنفوان جوانی از زندان این جهان باز رست».

صاحب *خلاصه‌الاشعار*، تاریخ وفات او را سال ۷۳۹ق ذکر کرده (همانجا)، و همین تاریخ را نیز ابراهیم‌خان خلیل (بنارسی، *صحف*، گ ۱۱۷) تأیید کرده است. اشعار جلال عضد مورد توجه پادشاهانی چون ابواسحق اینجو (تقی‌الدین، *خلاصه‌الاشعار*، گ ۶۲۴) و بایسنقر (سمرقندی، *تذکره*، ص ۲۲۲) بوده، و بنا به دستور

۷. درباره وی، نک: حیدرزاده سردرود ۱۳۸۶: ۵۳۹/۲، ۵۴۰، ۵۴۱؛ میرانصاری ۱۳۸۹: ۳۱۶/۱۸، ۳۱۷؛ صفا ۱۳۸۶: ۹۲۵-۹۳۰.

۸. فخرالدین صفی در *لطائف الطوائف*، ص ۲۱۶ در ماجرای ساختگی دیدار جلال عضد با محمد مظفر، از وی با نام جلال‌الدین محمد نام برده است.

ابواسحق، دیوان او مورد تدوین و ترتیب و کتابت قرار گرفته است (تقی‌الدین، خلاصه الاشعار، گ ۶۲۴).

دستنویسهای متعددی از دیوان جلال در دست است، و چاپی ناقص و نامطمئن از آن به کوشش احمد کرمی (تهران، ۱۳۶۶ش) صورت گرفته است.

جلال عضد در قصیده‌سرایی پیرو قصیده‌گویان سده هفتم هجری بوده، و در غزلسرایی نیز شیوه سعدی را در پیش گرفته است و در اشعار او لطایف عارفانه و مضامین عاشقانه موج می‌زند.

به لحاظ «معنی پاک و لفظ عذب» خود را هم‌پایه شاعرانی چون انوری و کمال اسماعیل دانسته است.

۲. ابن جلال. راجع به ابن جلال فرزند جلال بن عضد یزدی، اطلاعاتی مبسوط در دست نیست و از میان ارباب تذکره، تنها تقی‌الدین کاشی (خلاصه الاشعار، گ ۴۲۸-۴۵۱)، اوحدی بلیانی (عرفات، ج ۱، ص ۴۰۹) و ابراهیم خان خلیل (بنارسی، صفح، گ ۵۳) از وی یاد کرده‌اند. اوحدی بلیانی، دیوان او را با دیوان ابی‌قطب در یک جلد دیده است که اکنون در دست نیست (عرفات، ج ۱، ص ۴۰۹) و بیشترین اشعار او را تقی‌الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار آورده، و در چندی از سفینه‌ها و مجموعه‌های خطی نیز همچون مجموعه چلبی عبدالله (مسعود بن منصور بن احمد متطبب، جنگ، گ ۳۰)، انیس الخلوۃ ملطوی (گ ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۳۴۴پ، ۳۴۵پ)، مجمع‌الشعرا سالار (گ ۲۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۳۰) و جنگ اسکندر میرزا (حلوایی، جنگ، گ ۲۴۶)، ابیاتی از او را ثبت کرده‌اند، و از میان این ابیات، اطلاعاتی از این شاعر به دست می‌آید.

تقی‌الدین کاشی نام او را سید نظام‌الدین بن سید جلال عضد یزدی، متخلص به ابن جلال ذکر کرده (خلاصه‌الاشعار، برگ ۴۳۸)، و به پیروی از وی، علی ابراهیم خان خلیل بنارسی نیز ابن جلال را خلف سید جلال‌الدین بن عضد و مداح شیخ ابواسحق

شیرازی معرفی نموده است (بنارسی، صحف، گ ۵۳). بنا به گفته تقی‌الدین کاشی در خلاصه‌الشعار (نسخه‌ایندیا آفیس، گ ۵۶۲) و ابراهیم خان (بنارسی، صحف، گ ۵۳)، میان ابن جلال و خواجوی کرمانی، مهاجرات واقع شده بود، که خواجو ناراحتی خاطر خود را از ابن جلال با سرودن قطعه‌ای با مطلع زیر اعلام می‌دارد:

گرمی خسرو و شیرین به شکر کم نشود شغف لیلی و مجنون به نظر کم نشود
(خواجو، دیوان، ص ۴۰۷)

ابن جلال نیز غزلی با آن وزن و قافیه «انشاء نموده به طریق مکافات که در طبیعت آدمی مرکوز می‌باشد به وی متعاقب گردانید (تقی‌الدین، خلاصه‌الشعار، نسخه‌ایندیا آفیس، گ ۵۵۹).

از اشعار ابن جلال چنین برمی‌آید که وی اهل عراق عجم بوده است:

مرا دل ساکن خاک عراق است قدت نفسی لسکّان العراق
تمنی القلب جرعه زنده رود فقد یجری الفرات من المآق
(ملطوی، انیس، ص ۱۱۰)

و دل‌بسته آن خطه و شهرهای آن:

بریده‌ام طمع از لعبتان شیرازی که در سرم هوس دلبران کرمان است
(تقی‌الدین، خلاصه‌الشعار، گ ۴۴۹)
گر حور در بهشت بود حالیا به تقد هست اصفهان بهشت و بتان حور عین ما
(سالار، مجمع، گ ۲۶)

به قدامت و اصالت خاندان خود نیز اشاره کرده:

ز خاندان قدیمم، ولی ز فرط کمال چو اهل جهل، تفاخر به خاندان نکنم
(تقی‌الدین، خلاصه‌الشعار، گ ۴۴۸)

مرثیه‌ای در سوگ پدرش جلال‌الدین سروده، و در ضمن آن به فضیلت و سیادت او تصریح کرده است:

با این همه به مثنوی آن قصه گفته‌ام
سلطان اهل فضل و بلاغت جلال دین
در باب رحلت پدر نامدار من
سبط رسول پاک و خداوندگار من [...] (همان، گ ۴۴۸)

گویا ابن جلال در سن سی‌سالگی ازدواج کرده و در ضمن یک رباعی بدین موضوع
اشارت نموده است:

سی سال درین جهان بجستم پیوند
یک روز چو مرغ زیرک از باد هوا
نی زن طلبیدم به هوس نی پیوند
ناگاه به هر دو پا فتادم در بند
(همان، گ ۴۵۰)

گرفتار انواع بیماری و درد پا بوده و در قصیده‌ای در مدح کمال‌الدین نامی، شرح این
مرض خود را بیان کرده است:

دین پناها! شرح حال بنده اصفا کن به لطف
قرب یک سال است تا در بند انواع مرض
کز فرودستان بزرگان قصه اصفا کرده‌اند
بندبند بنده را کلی مجزا کرده‌اند
از مفاصل هیچ مفصل در تنم سالم نماند
دستگیر من عصا باشد که برخاستن
لاعلی التفصیل مطلق فصل اعضا کرده‌اند [...] (همان، گ ۴۴۲)

ظاهراً زمانی نیز ملازم پیران خانقاه و هم‌نشین عرفا و صوفیه بوده است:

بسی ملازمت پیران خانقاه شدیم
کنون ملازمت می‌فروش باید کرد
(سالار، مجمع، گ ۱۷۲)

ممدوحان ابن جلال عبارت‌اند از:

۱. شاه ابواسحاق بن محمود شیرازی (حک: ۷۴۴-۷۵۸ق) (تقی‌الدین، خلاصه‌الاشعار،
گ ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵)

۲. کمال‌الدین وزیر (۷۱۲ق) (همان، گ ۴۴۲-۴۴۳)

۳. افضی القضا شمس‌الدین محمود صاین [قاضی سمنانی] (مقتول ۷۴۶ق) (همان،
گ ۴۴۱-۴۴۲)

۴. رکن‌الدین عمیدالملک بن [شمس‌الدین] محمود (وزارت: ۷۴۶ق) (همان، گ

۴۴۳-۴۴۴)

۵. عمادالدین معروف به عمادالملک (همان، گ ۴۴۶)

۶. امیر مظفرالدین سلغر شاه (همان، گ ۴۴۴-۴۴۵)

۷. مظفر بن محمد (شاه مظفر) (۷۲۵-۷۵۳ق) (همان، گ ۴۴۵)

۸. شمس‌الدین (همان، گ ۴۴۲)

۹. صفوة‌الدین و فرزندش علی سهل (همان، گ ۴۴۵-۴۴۶)

مجموعه اشعار به دست آمده از ابن جلال، شامل ۲۳ قصیده، ۵۲ غزل، دو ترکیب‌بند، یک ترجیع‌بند، هشت قطعه، دو قطعه هزلیات و ۲۳ رباعی است. خود او به طبع آزمایی‌اش در قالبهای مختلف شعری اشاره کرده است:

توحید و نعت و منقبت نظم گفته‌ام	کاندر امور عافیت آید به کار من
وانگه تنای سایه یزدان که در حیات	این است مایه شرف روزگار من
ترجیح دارم از ره ترجیح در جهان	کان است تا به عهد ابد یادگار من
ملک سخن به قطعه شد اقطاع خاطر من	قطعا نظیر نیست مرا در دیار من
هنگام استماع ز خود بی خود شوند	ارباب ذوق از غزل آبدار من
در شیوه رباعی اگر نیک بنگری	گردی مرید خاطر معنی‌گذار من
ور میل سوی فکر معما بود ترا	بگشا و بنگر نام بت گل‌عذار من
ور گه‌گهی به هزل بود رغبتت بخوان	آن چند قطعه خوش مسعودوار من
از مثنوی چه لاف زخم چون مجال نیست	کآید به جوش بحر دُر شاهوار من
وین نیک روشن است و بداند کسی که	واقف ز روزگار من و کار و بار من
هرگز دلم به نظم مراثنی نمی‌کشد	معذور دار مویه‌گری نیست کار من

(همان، گ ۴۴۷-۴۴۸)

در فنون سخنوری ماهر بوده، و ادعای افصح‌الشعراپی کرده است:

هزار شکر خدا را که در فنون سخن به هر چه طبع کند میل اختیارم هست
(همان، گ ۴۴۸)

دیوان بنده هر که بخواند ز فاضلان داند که افصح الشعراى زمانه‌ام
(همان، گ ۴۴۷)

تقی‌الدین کاشی درباره درگذشت ابن جلال نوشته است: «بعد از آنکه سال عمرش به پنجاه رسیده بود امراض مهلکه بر آن ذات مستولی شده و در منتصف شهر رجب‌المرجب سنه ثلث و ستین و سبعمائه (۷۶۳) به جوار رحمت ایزدی پیوست» (خلاصه‌اشعار، نسخه ایندیآفیس، گ ۵۶۳).

۳. منت دهلوی^۹ [مشهدی] (درگذشته ۱۲۰۸ق). محمد مظفرحسین صبا در شرح حال منت دهلوی گفته است که وی از اولاد سید ناصرالدین است که مزارش در قصبه سونی‌پت است و نسبش به چهارده واسطه به سید جلال‌الدین عضد یزدی، وزیر سلطان مظفر، می‌رسد (صبا، روز روشن، ص ۷۶۸).

سبک شعر عضد

عضد، چنان‌که از اشعار باقیمانده از او برمی‌آید، در قالبهای قصیده، غزل، ترجیع‌بند و قطعه، طبع آزمایی کرده است. در شیوه قصیده‌سرایی وی آثار شاعران پیشین دیده می‌شود، چنان‌که قصیده ترسائیۀ خاقانی را اقتفا کرده و خود به این نکته تصریح نموده است:

[...] اگر چه بکر فکر من درین نظم سبق برده‌ست در خوبی ز حورا
ولیکن، پیرو آنم که این گفت: «فلک کج‌روتر است از خط ترسا»
(عضد، دیوان، گ ۲۵۱)

از سید حسن غزنوی نیز تأثیر پذیرفته، و به پیروی از قصیده مشهور او «داند جهان

۹. درباره منت دهلوی، نک: انوشه ۱۳۷۵: ۲۴۲۸-۲۴۲۹.

که قره عین پیمبرم...» قصیده‌ای ساخته است:

باز از غم زمانهٔ دون خون همی خورم سرگشته کرد گردش چرخ ستمگرم
(همان، گ ۲۵۴)

به تأسی از پوربهای جامی نیز قصیده‌ای مشتمل بر واژه‌ها و اصطلاحات مغولی سروده است:

اگر به وصل تو جرغامشی کنم یک بار مرا زمانه اغرلامشی کند ناچار
(همان، گ ۲۵۱)

عضد، به زبان عربی مسلط بوده، و به همین جهت، به ملمع‌گویی علاقه نشان داده، و ابیاتی نیز در ضمن قصاید خود، به عربی سروده است.

اما بیشترین حجم از دیوان عضد را غزلیات او تشکیل داده، و او در غزلسرایی، زبان روان و منسجم دارد، و شاعرانی چون حافظ از او تأثیر گرفته است. حافظ در

غزل

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
به غزل عضد توجه کرده که با همین مطلع آغاز شده است (همان، گ ۲۵۹).

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، *آتشکدهٔ آذر (نیمهٔ دوم)*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.

- ابن بزّاز اردبیلی، درویش توکل بن اسمعیل، *صفوة الصفا در ترجمهٔ احوال و اقوال و کرامات شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زریاب، ۱۳۷۶ش.

- *ابن بطوطه*، محمد بن عبدالله، *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ج ۱، ترجمهٔ محمدعلی موحد، تهران، آگه، ۱۳۷۶ش.

- ابن عنیه، جمال‌الدین احمد بن علی، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تحقیق سید مهدی الرجائی، قم، مکتبهٔ سماحة آية الله العظمی المرعشی النجفی الکبری - الخزانة العالمية للمخطوطات

- الاسلامیة، ۱۴۲۵ق / ۱۳۸۳ش.
- ابن عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی، *الفصول الفخریة*، به اهتمام سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
- ابوجمیل، محمود بن علی المنکدم، *تشجیر عمدة الطالب معروف به مشجر ابوجمیل*، تحقیق سید مهدی رجایی موسوی، قم، کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی - گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- انوری، حسن، ۱۳۵۵، *اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی*، تهران، طهوری.
- انوشه، حسن، ۱۳۷۵، *دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)*، ج ۴، بخش ۳، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اوحدی بلیانی اصفهانی، تقی‌الدین محمد بن محمد، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، ج ۱ و ۲، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخراحمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران، میراث مکتوب - کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- ایمان، رحم‌علی‌خان، *منتخب اللطایف*، تصحیح و توضیح حسین علیزاده و مهدی علیزاده، تهران، طهوری، ۱۳۸۶ش.
- ایمانی، بهروز، ۱۳۹۱، «عضد یزدی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۴، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، ج ۱، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
- بنارسی، علی ابراهیم خان خلیل، *صحف ابراهیم*، نسخه خطی (توبینگن)، عکس شماره ۲۹۷۴ و ۲۹۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- بهاری سیستانی، شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین، *تذکره خیرالبیان*، دستنویس شماره ۹۲۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- تقی‌الدین کاشی، محمد بن شرف‌الدین علی‌الحسینی، *خلاصة الاشعار و زیادة الافکار*، دستنویس شماره ۱۴۲۴، کتابخانه چشمه رحمت (هند).
- تقی‌الدین کاشی، محمد بن شرف‌الدین علی‌الحسینی، *خلاصة الاشعار*، دستنویس شماره ۶۶۸، ایندیاناپیس (لندن).

- جاجرمی، محمدین بدر، *مونس الاحرار فی دقائق الاشعار*، ج ۲، با مقدمه علامه قزوینی، به اهتمام میر صالح طبیبی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ش.
- جبوری، کامل سلمان، ۱۳۷۸، *الروض المعطار فی تشجیر تحف الازهار*، تهران، میراث مکتوب - کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.
- جعفری، جعفرین محمدین حسن، *تاریخ یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، *جغرافیای حافظ ابرو*، ج ۲، مقدمه، تصحیح و تحقیق صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۸ش.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، *زبدہ التواریخ*، ج ۱، مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- حسینی المدنی، ضامن شدم، *تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار*، تحقیق و تعلیق کامل سلمان الجبوری، ج ۳، تهران، میراث مکتوب - کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۸ش.
- حسینی مثنی، محمد میرک بن مسعود، *ریاض الفردوس خانی*، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۵ش.
- حلوایی، محمد، ناصر الکاتب، جنگ اسکندر میرزا، شماره Add.27267 کتابخانه و موزه بریتانیا، میکروفیلم شماره ۲۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- حیدرزاده سردرود، حسن، ۱۳۸۶، «جلال عضد»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۲، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خواجهی کرمانی، ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود، *دیوان اشعار خواجهی کرمانی*، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، پازنگ، ۱۳۷۴ش.
- خوافی، احمد بن محمد، *مجمل فصیحی*، ج ۲، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶ش.
- خوشگو، بندراس بن داس، *سفینه خوشگو (دفتر دوم)*، تصحیح سید کلیم اصغر، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- دولت‌شاه سمرقندی، *تذکره الشعرا*، به همت محمد رضانی، تهران، ۱۳۶۶ش.
- رازی، امین احمد، *تذکره هفت اقلیم*، ج ۱، تصحیح، تعلیقات و حواشی سید محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸ش.

- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، لطایف الحقائق با مقدمه جامع التصانیف، نسخه عکسی شماره ۸۳۷، میکروفیلم شماره ۴۱۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، المجموعه الرشیدیّه، نسخه عکسی شماره ۷۴ و میکروفیلم شماره ۲۱۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- سالار (گردآورنده)، مجمع الشعرا، شماره ۵۳۰، کتابخانه مجلس سنا، مورخ سده نهم هجری.
- سلیم بهوبالی، سید علی حسن خان، تذکره صبح گلشن، ج ۱، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران، اوستا فراهانی، ۱۳۹۰ ش.
- سیف جام هروی، مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، نسخه خطی شماره Or.4110، لندن، کتابخانه موزه بریتانیا، مورخ اوایل سده نهم هجری.
- شاه حسینی، ناصرالدین، ۱۳۸۵، یادداشت‌های استاد علامه جلال‌الدین همایی در حاشیه مجمع الفصحاء هدایت، تهران، هما.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد، مجمع‌الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، رازی، ۱۳۴۳ ش.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۸۶، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، تهران، فردوس.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲ ش.
- عضد یزدی، دیوان، (مجموعه نورعثمانیه)، نسخه خطی شماره ۵۱۹۴، کتابخانه نورعثمانیه (استانبول).
- عضد یزدی، سندبادنامه منظوم، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، توس، ۱۳۸۱ ش.
- عظیم‌آبادی، حسین‌قلی خان، تذکره نشتر عشق، ج ۱، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج‌سیدجوادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۱ ش.
- فخرالدین صفی، علی بن حسین، لطایف الطوائف، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۷۸ ش.
- قوجه‌زاده، علیرضا، «عضد شاعر ناشناخته»، در: دیوان عضد، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز

- اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین بن علی، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش.
- کازرونی، شیخ ابوالقاسم بن احمد ابی حامد، سلم السماوات، تصحیح عبدالله نورانی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.
- کتبی، محمود، ۱۳۱۴، تاریخ آل مظفر، به اهتمام و تحشیة عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- کیا غیلانی، سید احمد بن محمد بن عبدالرحمان، سراج الانساب، تحقیق سید مهدی رجایی، زیر نظر سید محمود مرعشی نجفی، قم، کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی - گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، ۱۴۲۸ ق / ۱۳۸۵ ش.
- لودی، شیرعلی خان، تذکره مرات الخیال، به اهتمام حمید حسنی با همکاری بهروز صفرزاده، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ ش.
- مستوفی بافقی، محمد مفیدین محمود، جامع مفیدی، ج ۲-۳، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵ ش.
- مسعود بن منصور بن احمد متطبب (کاتب)، جنگ، دستنویس شماره ۲۸۰، مورخ ۷۶۳ ق، کتابخانه عبدالله چلبی.
- معلم یزدی، معین الدین بن جلال الدین محمد، مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، ج ۱، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۲۶ ش.
- ملطوی، مسافرن ناصر، انیس الخلو و جلیس السلوة، به کوشش محمد افشین وفایی و ارحام مرادی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- میر انصاری، علی، ۱۳۸۹، «جلال عضد یزدی»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۸، تهران، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- هفت قلمی دهلوی، مولانا غلام محمد، تذکره خوشنویسان، به تصحیح محمد هدایت حسین، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ ش.
- هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، تاریخ فرشته: از آغاز تا بابر، ج ۱، تصحیح و تعلیق و توضیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.
- یوسف اهل، جلال الدین یوسف بن شمس الدین، فرائد غیاثی، ج ۲، به کوشش حشمت مؤید، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ش.